

پیدایش مصطلحات اسلامی در زبان عربی

دکتر مریم صاعد واقفی افوشته
استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد اسلامشهر)

چکیده

تحولات اجتماعی، فرهنگی، عقیدتی و سیاسی که در پی ظهور اسلام در جامعه عربی، ایجاد شد به خودی خود، عرب را با مفاهیمی نو روبرو ساخت. و طبیعی است که به تبع نیاز جامعه، موضوعات جدیدی شکل گرفت و به دنبال آن نیاز به تولد لغاتی نو، جهت پاسخگویی به این نیاز ایجاد شده در سطح وسیع، در جامعه عربی، احساس شد. ایجاد واژگان جدید تنها راه پاسخگویی به این نیاز نبود، بلکه بهترین راه، بارور کردن و تلفیق واژگان و عبارات با یکدیگر، به قصد بیان مفاهیم نو بود. بنابراین ماده اولیه مصطلحات اسلامی، همان ریشه‌های لغوی موجود در عصر جاهلی است که قالب‌های اسلامی، در پی نیاز جامعه آن را وسعت داد.

واژه‌های کلیدی: مصطلحات، اصطلاحات، وضع، نقل، زبان عربی.

مقدمه

در این جا تلاش بر آن است که چگونگی پیدایش مصطلحات اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم. در این مسیر با عناوین چند روبرو هستیم؛ عناوینی چون: تعریف مصطلح، مصطلح لغوی و علمی و فنی، پیوند معنای لغوی و مفهوم اصطلاحی واژه، تعریف وضع و بیان اقسام آن، تقسیمات الفاظ، اقسام منقولات، اسم مرتجل، حقیقت و مجاز، کلمه و ساختار معنایی آن، چند معنایی‌ها یا کلمات «هم‌آوا»، بیان وحدت نظر محققان مبنی بر عدم وجود مصداق واحد و ثابت برای کلمه، بررسی منشا کلمه از ساختار عمل - وابسته تا ساختار معنا - وابسته، علل پیدایش چند معنایی و

«اصطلاح» و «مصطلح» در لغت

اصطلاح مصدر باب افتعال است از ریشه صلح یصلح و صلح یصلح به معنای نیک گردید [شایسته گردید]. به این ترتیب مصطلح اسم مفعول از همین باب به معنای پسندیده و نیکو شده است.

تاء زائده در باب افتعال در اصطلاح به طاء و گاه به صورت اصّلاح، طاء قلب به صاد می‌گردد که در معنای: به هم دیگر نیکی کردن و آشتی نمودن، و فراهم آمدن قومی بر امری، به کار گرفته می‌شود. (صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی الارب فی لغه العرب، ج ۱، ص ۶۹۶)

«اصطلاح» در عرف علمی و فنی

معنی اصطلاح در عرف علمی و فنی عبارت از آن است که گروهی و قومی اتفاق و اتحاد نمایند که کلمه‌ای از معنای لغوی به معنی مطلوب و منظور خود درآورند. برخی گویند: اصطلاح آن است که کلمه‌ای از معنای لغوی به معنای مناسب آن درآورند. و بعضی دیگر گفته‌اند که: اصطلاح آن است که گروهی به اتفاق، لفظی در برابر معنایی وضع نمایند، و همین‌طور گفته شده است که: اصطلاح لفظی معین میان گروهی معین است. (الجرجانی، میر سید شریف علی بن محمد. التعریفات. ص ۲۲)

چگونگی پیوند معنای لغوی «اصطلاح» با مفهوم علمی و فنی آن

با توجه به آنچه که از معنای لغوی و اصطلاحی یاد گردید، روشن می‌شود که میان معنای لغوی و اصطلاحی مناسب برقرار است و می‌توان چنین بهره گرفت که گروهی برای مطلوب و منظور خود، لفظی را شایسته (صلح) می‌بیند پس اتفاق می‌کنند که آن لفظ را بر منظور خود، اطلاق نمایند و مطلوب خود را به آن نام نهند. بنابراین از مجموع آنچه در اینجا یاد گردید ناگزیر از تفسیر و تعبیر معنی وضع و نقل هستیم و می‌باید اقسام گوناگون آن را در قالب‌ها و اشکال متنوع: وضع تعینی و وضع تعینی و منقول عرف خاص و منقول عرف عام، بررسی کنیم.

معنی لغوی و اصطلاحی «وضع»

وضع در لغت به معنی «نهادن» و در متعارف علوم با لحاظ اندک تناسبی به معنای دیگر انتقال یافته است.

وضع عبارت از تخصیص دادن چیزی به چیز دیگر است.

به معنای «قرار دادن» است و در اصطلاح نیز تقریباً به همین معنی آمده و مقصود از آن قرار دادن لفظی در برابر معنایی است.

مثلاً کسی نام فرزند خویش را حسین می‌گذارد، در این مورد فرزند، «موضوع له» و کلمه حسین، «موضوع»، پدر «واضح» و عمل او را، «وضع» گویند. پس از انجام یافتن وضع، لفظ بر معنی دلالت می‌نماید. بنابراین وقتی می‌گویند «حسین»، کسانی که از مراسم نامگذاری اطلاع کسب نموده‌اند، می‌فهمند که منظور نوزاد است. (حسینی، سیدعلی، ترجمه منطق تعلیمی، ص ۳۸)

وضع تعینی و تعیینی

لفظ منقول به اعتبار وضع و واضح آن، یعنی چگونگی عامل و منشأ تحقیق علاقه و رابطه یاد شده، بر دو گونه است: تعیینی و تعینی؛ زیرا نقل لفظی از یک معنی به معنای دیگر گاه توسط ناقل معینی از روی قصد و اختیار صورت می‌گیرد؛ مانند بیشتر الفاظ منقولی که در علوم و فنون مختلف وجود دارد. این قسم «منقول تعیینی» نامیده می‌شود؛ یعنی وضع لفظ برای معنای دوم با تعیین شخص و یا دسته‌ای خاص تحقق یافته و شکل گرفته است. (همان، صص ۴۶ و ۴۷)

بنابراین هرگاه شخصی معین یا اشخاصی معین، لفظی را برای معنای مخصوصی وضع کند، خواه به‌طور صریح بگوید که فلان لفظ را در برابر فلان معنی قرار داده یا بی‌آنکه بگوید و بدون تصریح، لفظی را بر معنی مخصوص اطلاق نماید، این وضع را تعیینی نامند. (شهابی، محمود، تقریرات اصول، ص ۳۴)

اما گاه نقل توسط ناقل معینی و از روی قصد و اختیار وی انجام نمی‌گیرد، بلکه گروهی از مردم، لفظی را در غیر معنای حقیقی، بدون اینکه وضع لفظ را برای آن معنی اراده و قصد کنند به کار می‌برند، آنگاه این استعمال بین آنان رواج یافته و شایع می‌شود تا جایی که در اذهان آنان معنای مجازی لفظ بر اثر کثرت استعمال بر معنای حقیقی آن غلبه پیدا می‌کند، به گونه‌ای که شنونده معنای مجازی لفظ را بدون آنکه نیازی به قرینه باشد، همچون معنای حقیقی در می‌یابد و به آن منتقل می‌گردد. (حسینی، سید علی، ترجمه منطق تعلیمی، ص ۴۷)

بنابراین هرگاه لفظی در معنای مخصوص به کار رود و استعمال کننده آن شخصی معین نباشد بلکه کسانی بسیار و در زمان‌های مختلف آن را استعمال کنند که به تدریج اهل آن زبان بدان مأنوس شوند به طوری که چون لفظ را بشنوند ذهن ایشان بدان معنی که لفظ در آن تعیین یافته، منتقل گردد، آن را تعیینی گویند. (شهابی، محمود، تقریرات اصول، ص ۳۵)

وضع مصطلح در این مقاله

منظور از کلمه «وضع» در اینجا، این است که کسی یا کسانی با داشتن شایستگی و حق، برای معنا و حقیقی از حروف هجا، هیأتی مخصوص بسازد و این ساخته را در برابر آن معنا و

حقیقت قرار دهد تا ناگزیر بر اثر این اعتبار و قرارداد ارتباط و علاقه‌ای خاص میان آن لفظ و معنی پدید آید لازم به ذکر است که وضع خود نیز به اعتبار واضح یعنی چگونگی عامل و منشأ تحقیق علاقه و رابطه یاد شده، دارای اقسامی است که در زیر به اجمال ذکر خواهد شد.

تقسیمات الفاظ به طور کلی

واژه «مستعمل» با توجه به معنایی که بر آن دلالت می‌کند، دارای چند تقسیم عام است که به لغت خاصی و زبان معینی اختصاص ندارد.

این تقسیمات بر سه نوع است، زیرا هر لفظ در ارتباط با معنایش، گاه از آن نظر که لفظ واحد است، و زمانی از آن جهت که متعدد است، و گاه از این دیدگاه که لفظ است بدون در نظر گرفتن اینکه یک لفظ است یا چند لفظ، در تقسیم لحاظ می‌شود.

لفظ مفردی که بر معنای خود با یکی از دلالت‌های سه گانه عقلی، طبعی و وضعی دلالت دارد، هرگاه به معنای خود نسبت داده شود، بر پنج قسم می‌تواند باشد: مختص، مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز. (حسینی، سید علی. ترجمه منطق تعلیمی، صص ۴۴ و ۴۵)

۱- مختص

مختص، به لفظی اطلاق می‌شود که جز یک معنا ندارد، و به همان معنی اختصاص دارد، مثل آهن و حیوان. (همان)

۲- منقول

منقول به لفظی اطلاق می‌شود که دارای چند معنی است و مانند لفظ مشترک برای همه آن معانی وضع شده است، با این تفاوت که وضع لفظ منقول برای برخی از معانی، بعد از وضع آن برای معانی دیگر است، و در وضع دوم مناسبت بین دو معنی رعایت شده است. مثل لفظ «صلاة» که نخست برای دعا وضع شده است، سپس در دین اسلام به تناسب معنایی نخست، برای افعال و اعمال مخصوصی که شامل قیام و رکوع و سجود و مانند آن است، وضع شده و از معنای اول به این معنی نقل داده شده است.

و مانند لفظ «حج» که در آغاز برای مطلق قصد وضع شده، سپس آن را در خصوص قصد مکه مکرمه به منظور به جا آوردن اعمال ویژه و در زمان معین استعمال نموده و به این معنی نقل داده‌اند.

بیشتر الفاظی که در عرف شرع و صاحبان علوم و فنون به کار گرفته می‌شود، از همین قسم به‌شمار می‌رود.

لفظ منقول به کسی که آن را نقل داده، نسبت داده می‌شود. بنابراین اگر ناقل آن، عرف خاص باشد، مثل عرف اهل شرع، ارباب منطق، اهل ادب و فیلسوفان، در این صورت منقول شرعی، منطقی، ادبی و فلسفی خوانده می‌شود. (همان، ص ۴۵)

اقسام «منقولات»

بنابراین، منقول به اعتبار این که نقل در شرع یا در عرف یا در فنی خاص واقع شده باشد، به سه قسم منقسم شده است:

- (الف) منقول شرعی: مانند «صلوة» که در لغت به معنای «دعا» است. و یا حج، صوم و...
 (ب) منقول عرفی: مانند «دابة» که در اصل لغت: «کل ما يدب في الارض» برای هر جنبه‌ای وضع شده بود، بعد از آن تنها به چهارپایان اختصاص یافته است. نیز مفاهیمی مثل اخلاق، ادب، تواضع و... نیز از منقولات عرفی‌اند.
 (ج) منقول اصطلاحی: مانند موضوع «نهاده شده»، محمول «باربر داشته»، قضیه «داوری نمودن» حد در اصطلاح منطق، و مانند فعل در اصطلاح نحو. (همان، صص ۴۵ و ۴۶؛ و نیز: شهابی، محمود، رهبر خرد، ص ۳۷)

۳- مرتجل

لفظ مرتجل همچون لفظ منقول است، با این تفاوت که مناسبت بین دو معنی در آن لحاظ نشده است. بیشتر نام‌هایی که بر اشخاص نهاده می‌شود، از این قبیل است. (حسینی، سید علی، ترجمه منطق تعلیمی، ص ۳۷)

به این ترتیب، هرگاه لفظی در غیر معنی موضوع له خود، استعمال شود بی آن که برای معنای دوم وضع شده باشد و بدون اینکه قرینه‌ای در کار باشد اگر مناسبتی میان معنی دوم و معنی اول ملاحظه نگردد، آن لفظ را مرتجل گویند و اگر مناسبتی باشد لفظ را نسبت به معنی دوم، منقول خوانند. (همان، ص ۴۶)

۴- حقیقت و مجاز

آن به لفظی اطلاق می‌شود که دارای معانی متعدد باشد، اما تنها برای یکی از آن معانی وضع شده باشد، و به لحاظ تناسبی که بین آنها و معانی موضوع له اول وجود دارد، استعمال می‌گردد، با این تفاوت که استعمال لفظ در دیگر معانی «معانی ثانوی»، به مرز وضع لفظ برای آن معانی، نرسیده است. (به عبارت دیگر: برای دیگر معانی وضع نشده است). لفظ در معنای اول «حقیقت» و در معنای دوم، «مجاز» می‌باشد. معنای اول «حقیقی» و معنای دوم «مجازی» نامیده می‌شود.

به کار بردن لفظ در معنای مجازی پیوسته نیازمند به قرینه‌ای است تا لفظ را از معنای حقیقی برگرداند و همچنین معنای مجازی موردنظر را از میان دیگر معانی مجازی، مشخص و معین سازد. (همان، ص ۴۶)

کلمه و ساختار معنایی آن

اساسی‌ترین عنصر زبان کلمه است. هر کلمه در مقام اشاره به اشیاء و به منظور تشخیص خواص، افعال و روابط، به کار می‌رود. کلمات و اشیاء را به صورت نظام‌هایی، سازمان می‌بخشند؛ یعنی تجربه ما را به صورت رمز درمی‌آورند. (ر. لوریا، الکساندر، زبان و شناخت، ترجمه: حبیب‌الله قاسم زاده، ص ۷۱)

اما نکته قابل تأمل این است که کلمات چگونه به وجود می‌آیند و ساختار معنایی کلمه چگونه تشکیل می‌شود و چگونه ما با استفاده از ساختار کلمه می‌توانیم به اشیاء اشاره کنیم و صفات و روابط را مشخص می‌سازیم.

چند معنایی‌ها یا کلمات «هم آوا»

اگر کلمه را فقط به عنوان برجستگی برای اطلاق به یک شیء، عمل، یا خصوصیتی جداگانه در نظر بگیریم، راه خطا پیموده‌ایم. ساختار معنایی هر کلمه بسی پیچیده‌تر از این است، چنانکه بارها در زبان‌شناسی مورد مشاهده قرار گرفته است. (همان، ص ۷۸)

می‌دانیم که بسیاری از کلمات تنها یک معنا ندارند، بلکه دارای چندین معنا هستند. چنین کلماتی که در همه زبان‌ها وجود دارد و کاملاً شناخته شده‌اند، معمولاً کلمات «هم آوا» نامیده می‌شوند. مواردی که برای یک کلمه واحد، و به ظاهر ساده و مشخص، چند معنای متفاوت می‌توان یافت، نادر نیست. بلکه چند معنایی حکم قاعده دارد تا استثناء. بنابراین درمی‌یابیم که تشخیص مصداق یک کلمه، در واقع عبارت است از انتخاب معنایی معین از میان چندین شق ممکن. (همان، صص ۷۸ و ۷۹)

تشخیص معنای یک کلمه به وسیله «نشانگرهای معنایی» یا «ویژگی‌های معنایی» حاصل می‌آید. این ویژگی‌ها، معنای کلمه را مشخص می‌سازند و آن را از سایر معانی ممکن جدا می‌کنند. غالباً معنای هر کلمه‌ای با توجه به موقعیت یا بافتی تعیین می‌شود که در آن موقعیت یا بافت به کار می‌رود و گاه به وسیله لحن بیان آن، مشخص می‌گردد.

به نظر بسیاری از محققان «هیچ کلمه‌ای مصداق واحد و ثابت ندارد»

بسیاری از محققان دلایلی ارائه می‌دهند که تقریباً هیچ کلمه‌ای نمی‌توان یافت که مصداق

واحد و ثابتی داشته باشد. درست‌تر آن است بگوییم هر کلمه تقریباً در همه حال معانی متعددی دارد: یعنی دارای چندین معنا است. به همین سبب است که بسیاری از نویسندگان، علم زبان‌شناسی (یا واژگان‌نگاری - یکی از شاخه‌های آن)، واژه را به تنهایی، برای تعیین مصداق‌های درست یک کلمه ناکافی می‌دانند. و می‌گویند که در تعیین مصداق هر کلمه ای عوامل متعددی، چه زبان‌شناختی چه روان‌شناختی، دخالت دارند. از میان این عوامل می‌توان به بافت خاصی که کلمه در آن به کار گرفته می‌شود و نیز کاربرد کلمه در موقعیتی ملموس اشاره کرد. این چندگانگی در معنای کلمات را نمی‌توان به طور کامل با پدیده «چند معنایی» که هم اکنون ذکر آن گذشت، تبیین کرد. شاید مهمترین نکته این باشد که علاوه بر معنای «ارجاعی» و «صریح» هر کلمه‌ای، دامنه وسیعی از معنای وجود دارد که به نام معنای «همخوان» شناخته شده‌اند. همانگونه که تعدادی از نویسندگان (مثلاً دیز، ۱۹۶۲؛ نوبل، ۱۹۵۲) خاطر نشان ساخته‌اند، کلمات فقط بر یک شیء دلالت نمی‌کنند. بلکه چندین همخوانی دیگر را نیز بر می‌انگیزند. در میان این همخوانی‌ها، عناصر کلماتی وجود دارد که بر مبنای موقعیت مشخصی که در آن ظاهر می‌شوند و براساس تجربه قبلی و غیره، معنای مشابهی پیدا می‌کنند. بنابراین، کلمه «باغ» ممکن است به طور غیرارادی کلماتی مانند «درخت»، «گل»، «نیمکت»، «قرار ملاقات» و غیره را به ذهن فراخواند و کلمه «باغچه سبزی کاری» ممکن است کلماتی مانند «بستر» (یعنی جایی که سبزی و گل می‌روید)، «سیب‌زمینی»، «پیاز»، «بیل» و غیره را به ذهن بیاورد. بدین طریق، هر کلمه به صورت مرکزی در میان زنجیره تداعی‌هایی که با شنیدن آن کلمه به ذهن می‌آیند و نیز کلماتی که «به طور ضمنی» با آن مربوط هستند، در می‌آید. گوینده یا شنونده به طور انتخابی برخی از این صورت‌ذهنی و کلماتی را که به طور ضمنی با این کلمه مربوط می‌شوند، بازدار می‌کند تا بتواند در هر موقعیتی «نزدیک‌ترین» معنا و یا معنای «صریح» مورد لزوم را، برگزیند. (همان، ص ۸۰)

بنابراین از نقطه نظر روان‌شناختی، تجزیه و تحلیل کلمه نمی‌تواند در محدوده یک مصداق تغییرناپذیر و تک معنایی قرار گیرد. پژوهش‌ها مؤید این تصورند که هر کلمه، حوزه معنایی خود را داراست و در نتیجه، هم فرایند نامگذاری و هم فرایند ادراک هر کلمه‌ای، در واقع باید به صورت فرایند پیچیده‌ای منظور شود که طی آن نزدیک‌ترین معنا از کل معنای موجود در حوزه معنایی آن کلمه، انتخاب می‌شود. (همان، صص ۸۰ و ۸۱)

منشأ کلمه: از ساختار عمل - وابسته، تا ساختار معنی - وابسته

درباره ریشه‌های کلمه در دوره‌های پیش‌زبانی و پیش‌تاریخی تنها می‌توان، به نظریه‌پردازی اکتفا کرد. با وجود آن که نظریه‌های بسیاری درصدد تبیین منشأ کلمات بر آمده‌اند،

هنوز در آن باره اطلاعات چندانی نداریم. آن چه معلوم است این است که کلمات به عنوان وسیله‌ای برای بیان اوضاع یا حالت‌های عاطفی به وجود نیامده‌اند. اگر چنین بود، زبان به اصطلاح حیوانات با زبان انسان‌ها تفاوتی نداشت.

دلایل قانع کننده‌ای وجود دارد که کلمه در نتیجه کار، که شکلی از عمل مادی است، پدید آمده است. همانطور که انگلس، بارها خاطر نشان ساخته است، ریشه‌های نخستین کلمه را باید در تاریخ کار و کنش متقابل اجتماعی جستجو کرد و نیز دلایل محکمی وجود دارد که در نخستین مراحل تاریخ، کلمات با فعالیت‌های عملی درهم تنیده بودند و وجود مستقلی نداشتند؛ یعنی در مراحل اولیه رشد زبان کلمات دارای خصلت وابستگی به عمل بودند. تنها در موقعیت‌ها و فعالیت‌های عملی ملموس، معنی پیدا می‌کردند. براساس این شیوه استدلال، وقتی انسان‌ها در انجام اعمال مقدماتی مربوط به کار، به کنش متقابل با یکدیگر می‌پرداختند، کلمات به صورتی آمیخته با این اعمال به کار گرفته می‌شدند. مثلاً اگر گروهی می‌خواست شیء سنگینی مانند تنه درختی را بلند کند، کلمه «آه» می‌توانست معنی «احتیاط کن!» یا «بجنب، تنه را بلند کن!» یا «زور بزن» و یا «مواظب آن باش» را بدهد. لیکن تشخیص معنای این کلمه، خارج از محدوده موقعیت کاری، ممکن نبود. بدین سبب که معنای کلمه، بسته به موقعیت فرق می‌کرد. معنای کلمه فقط با توجه به ایماها (مخصوص حالت اشاره)، آهنگ سخن گوینده و از کل موقعیت فهمیده می‌شد. بنابراین، کلمه ابتدایی، معنای ناپایدار و درهمی داشت که تنها با توجه به زمینه وابسته به عمل، برای دیگران ملموس می‌شد. (همان، ص ۷۲)

ظاهراً، سرتاسر تاریخ زبان انسان، تاریخ رهایی کلمه از زندگی عملی و تکامل گفتار به مثابه فعالیتی مستقل است. این فعالیت، زبان و عناصر آن (یعنی کلمات) را در یک نظام رمزی مستقل به کار می‌گیرد. فرایند رهایی کلمه از زمینه عمل - وابسته، مستلزم انتقال زبان به نظامی معنا - وابسته است. رشد یافته‌ترین شکل این نظام رمزی مستقل و معنا - وابسته، در زبان نوشتاری دیده می‌شود. (همان)

بنابراین کلمات ابتدا در زمینه‌ای وابسته به فعالیت عملی ظاهر می‌شوند و به تدریج از عمل جدا می‌شوند و به صورت علایم مستقلی در می‌آیند که بر اشیاء، افعال و خواص (و بعدها بر روابط نیز) دلالت می‌کنند. (همان، ص ۷۵)

پیدایش مصطلحات اسلامی در زبان عربی

تحولات اجتماعی، فرهنگی، عقیدتی و سیاسی ایجاد شده پس از ظهور اسلام در جامعه عربی، خود بخود عرب را با مفاهیمی نو چون؛ جهاد فی سبیل الله، اعتصام بحبل الله، ایثار در راه خدا و ترجیح مصلحت امت بر منفعت فرد و قبیله، انفاق در راه خدا و... روبرو ساخت؛ و به تبع

این مفاهیم نیاز به تولد لغات جدیدی که بتواند پاسخگوی نیاز ایجاد شده در سطح وسیع باشد، بیش از پیش احساس شد.

برای پاسخگویی به این نیاز، تنها راه، ایجاد واژگان جدید نبود؛ بلکه بهترین راه بارور کردن و تلفیق واژگان و عبارات با یکدیگر به قصد بیان مفاهیمی نو بود. لذا در بسیاری موارد، مفهوم واژه به کار رفته در عصر جاهلی، با معنای آن در عصر اسلامی یکی است. البته به تبع وسعت و پیشرفت فکری، فرهنگی اجتماعی عرب در پی پذیرش اسلام، دامنه مفاهیم لغات موجود نیز گسترش یافت.

بنابراین ماده اولیه مصطلحات اسلامی، همان ریشه‌های لغوی موجود در عصر جاهلی است که قالب‌های اسلامی، در پی نیاز جامعه، آن را وسعت داد.

ما تنها آنچه شرع وضع کرده را مصطلح اسلامی نمی‌دانیم بلکه مصطلح اسلامی هم شامل امور موجود در شرع و آنچه در بردارنده اصول و فروع دین است، می‌شود (اموری همچون الصوم والصله والحج و...)، و هم شامل اموری است که جز شرع و اصول و فروع نبوده، بلکه صرفاً واژگانی اند که بعداً به مناسبت، اصطلاح گردیده‌اند اموری که در بستر فرهنگی اجتماعی جامعه اسلامی، بنا بر مناسبت‌ها، و در موقعیت‌های مختلف، در معانی جدید خود به کار گرفته شدند مثل: المهاجر، الانصار، امیرالمومنین (به عنوان علم برای حضرت علی (ع) در شعر شیعی یا به عنوان لقب برای همه خلفای اسلامی). و لذا این واژگان گاه ارتباط مستقیمی نیز با شرع ندارد و در واقع شارع مقدس واضح آن نبوده بلکه ماهیت دین جدید و تحولات ناشی از آن اقتصادی تولد این مصطلحات را در بطن جامعه عربی ایجاد کرد.

بنابراین اطلاق لفظ و اشتها آن و سپس کار برد آن معنای خاص به شرایط استعمال نیز بر می‌گردد به عبارت بهتر شرایط و اوضاعی که آن واژه در آن به کار می‌رود در کیفیت ترجمه و برداشت مخاطب از آن موثر خواهد بود.

مثلاً کعب بن زهیر در قصیده معروف (بانث سعاد) بیتی دارد که ضمن آن از حضرت محمد (ص) به عنوان شمشیری یاد می‌کند که خلق از آن کسب نور و هدایت می‌کنند، نیز ایشان را در قاطعیت همچون شمشیر الهی برانی می‌داند برای قلع و قمع اصحاب کفر و ضلالت از نیام بیرون کشیده شده است:

إِنَّ الرَّسُولَ لَسَيْفٌ يُسْتَنْزَأُ بِهِ مُهَنَّدٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ، مَسْلُولٌ

(فاروق الطباع دیوان کعب بن زهیر ص ۲۱؛ نیز الرفعی شرح الهاشمیات و مایلیه شرح مختارات العرب ص ۱۰۵؛ و نیز: البستانی مجانی الحدیثه، ج ۲، ص ۱۶)

می‌بینیم (الرسول) در فرهنگ اسلامی، به صورت علم برای پیامبر اسلام (ص) درآمده

همچنین واژه (الکتاب) که در نحو علم شد برای کتاب سیبویه و در فرهنگ اسلامی علم است برای کتاب آسمانی قرآن. بنابراین اطلاق لفظ و اشتها آن و سپس کاربرد آن در معنای خاص، به طور مستقیم، به شرایط استعمال واژه و فرهنگ محیطی که کلمه در آن شکل می‌گیرد برمی‌گردد.

همانطور که اضافه سیف به الله و کاربرد عبارت «سیوف‌الله» نیز از مواردی است که خاص شعر عصر اسلامی است و چنین تعبیراتی پیش از آن در شعر عرب بی سابقه بوده است. البته علیرغم وصفیت واژه الرسول در وضع اولیه آن می‌بینیم که شاعر واژه مذکور را اسم ان قرار داده است و از آنجا که مبتدا و آنچه به معنای آن است مثل اسم ان همان ذاتی است که حمل بر خبر می‌شود لذا اگر تنها معنای وصفی واژه توسط شاعر، مورد نظر می‌بود هرگز این حمل و اسناد انجام نمی‌شد.

بنابراین واژگانی چون الرسول، النبی، الرحمن و... اوصافی‌اند که می‌توانند علم منقول واقع شوند به گونه‌ای که ضمن حفظ معنای وصفی خود، مفهوم اسمی و علمیت آن غلبه می‌یابد. البته گاه برخی واژگان در عصر جاهلی نیز، در همان معنای مذهبی به کار رفته در دوره اسلامی، استعمال شده است با این تفاوت که کاربرد آنها در معنای مذهبی در عصر جاهلی بسیار قلیل و محدود بود به گونه‌ای که شاید استعمال آنها تنها در دایره اشعار شعرای اهل کتاب یا مخضرمین، آن هم به صورت اندک و دور از چشم، دیده می‌شد.

در عصر اسلامی، این قبیل واژگان نیز در زمره مصطلحات اسلامی قابل بررسی‌اند. زیرا این واژگان و ترکیبات اسمی در قالب فرهنگ اسلامی توانستند، در معنای مذهبی خود، رخ نمایند و شکل غالب و گسترده یابند به گونه‌ای که در سایه فرهنگ اسلامی، معانی دیگر این واژگان رنگ باخت و اندک اندک از رواج افتاد و یا به طور کامل فراموش شد. مثلاً واژه‌ای چون: الرب، هرچند پس از اسلام نیز در معنای چون: صاحب و دارنده و... استعمال شد، اما به طور عمده الرب و ترکیبات دیگرش - چون رب هذا البیت، رب العالمین و... مختص و منحصر به (الله) واحد گردید. این غلبه یک معنا بر دیگر معانی، در خصوص واژگان اسلامی، تنها در سایه فرهنگ اسلامی میسر شده بود. و یا استعمال اسماء فرشتگان در اشعار که پیش از اسلام به صورت قلیل و نادر تنها منحصر به شعرای اهل کتاب - مثلاً امیه بن ابی‌الصلت شاعر حنیف عصر جاهلی دیده می‌شد، در عصر اسلامی شکلی گسترده و متداول به خود گرفت.

از این رو هرچند واژگانی چون الرب و ترکیبات آن و یا اسماء فرشتگان زاییده اسلام و فرهنگ اسلامی نبود و کاربرد آن پیش از اسلام نیز ریشه در ادیان آسمانی داشته است، اما از آنجا که در پی ظهور اسلام این واژگان قلیل‌الاستعمال در معنای مذهبی به شکل عام و رایج وارد عرصه ادبیات شد لذا این قبیل واژگان نیز در دایره مصطلحات اسلامی قابل ذکراند.

علل پیدایش چندمعنایی

مهمترین علت پیدایش چندمعنایی امکان به کار بردن کلمه در مفاهیم نزدیک به یکدیگر است و این امکان از آنجا ناشی می‌شود که تصویر ذهنی که کلمه با آن در ارتباط است یک چیز صریح و روشن با مرزهای قاطع و مشخص نیست بلکه حوزه مبهمی است که هر بار که کلمه در بافت زبان به کار برده می‌شود گوشه‌ای از آن برجسته و نمایان می‌شود و این شباهت به صحنه نمایشی دارد که با روش‌های نوررسانی هر بار گوشه‌ای از آن در جلو تماشاگران درخشش پیدا می‌کند و قسمت‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. کلمه «تند» را به عنوان مثال در نظر بگیرید: «تند» در مورد کار، چاقو و دیگر آلات نظیر آن، یعنی «تیز و برنده»؛ در مورد خوردنی‌ها یعنی «دارای خاصیتی که باعث نوعی تحریک چشائی می‌شود»؛ در مورد حرکات یعنی «سریع، چابک»؛ در مورد شخص یعنی «بداخلاق و عصبانی و عجول و...»؛ در مورد لحن و کلمات یعنی «زنده، شدید» و غیره.... (باطنی، محمدرضا، زبان و تفکر، ص ۲۰۲)

بنابراین «تند» کلمه‌ای است چندمعنا. وقتی معانی مختلف این کلمه را مقایسه می‌کنیم متوجه می‌شویم که یک رشته معنایی همه آن‌ها را به هم متصل می‌کند و در واقع معانی مختلف آن مجموعاً حوزه‌ای را تشکیل می‌دهند. به عنوان مثال دیگر «روشن» را می‌توان مورد مطالعه قرار داد. «روشن» در مورد فضا، یعنی «پرنور» مانند «اطاق روش»؛ در مورد شخصی یعنی «مطلع»؛ در مورد رنگ‌ها یعنی «باز»؛ در مورد مسائل و مطالب یعنی «واضح، آشکار» و مانند آن.

واژه رب نیز از این قاعده مستثنی نیست (رب) در معانی مختلف خود، بخصوص در معنای (صاحب و دارنده) و (مهمتر)، (پرونده)، (مصلح)، (مدبر و مربی)، پیش از اسلام نیز، در فرهنگ عرب وجود داشت. (مسعود، جبران، الرائد، ج ۱، ص ۸۳۵؛ و نیز: سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۱، ص ۵۲۴). اعراب جاهلی هر یک از بت‌های خود را (رب) می‌دانستند.

در روم باستان هم، لفظ (رب النوع) در خصوص نیروهای طبیعت به کار می‌رفت؛ نیروهایی که توسط رومیان باستان از مظاهر قدرت و تقدس بودند و مورد تقدیس و توجه آن‌ها؛ لذا واژه (رب) و کاربرد آن در معانی مختلف، پیش از اسلام نیز، نزد عرب و غیرعرب متداول بود، لیکن کاربرد واژه مذکور با (ال) تعریف، نیز استعمال آن همراه با پسوندهای مشخصی چون رب الناس، رب العالمین و... در خصوص (الله) واحد پدیده‌ای است، که پس از اسلام در فرهنگ عرب باب شد و به این ترتیب، (رب) در اشکال مذکور، منحصر به نام مقدس باری تعالی گردید با این تعریف این سوال مطرح می‌شود که بالاخره (الرب) علم است یا صفت؟

جهت روش شدن مطلب، در زیر به بررسی اجمالی این واژه می‌پردازیم.

«الرّب» علم است یا صفت؟

کاربرد (الرّب) - با ال تعریف - یا به صورت ترکیبات اضافی (رب الناس)، (رب العالمین)، (رب هذا البیت)، که پس از اسلام، به عنوان یکی از اسماء الله واحد به کار برده شد، کاربرد اصطلاحی این واژه می‌باشد نه استعمال لغوی آن.

این واژه را در ترکیبات موجود، به عنوان یکی از مصطلحات اسلامی می‌توان به دو شکل زیر توجیه کرد:

۱- الرّب، چه به تنهایی، چه در حالت ترکیب اضافی علم است برای (الله) واحد. با این تعبیر واژه (الرّب) صرفاً به معنای پروردگار نیست بلکه مراد الله پروردگار است. و (رب الناس) تنها به معنای پروردگار مردمان نیست بلکه مراد الله است که پروردگار مردمان است. (رب العالمین) نیز به همان صورت مذکور، خود به خود مفهوم (الله) را در بطن خود دارد.

۲- الرّب خواه به تنهایی و خواه در حالت ترکیب اضافی، صفت است برای موصوف محذوف یعنی (الله)؛ و قطعاً در اینجا مراد از صفت، صفت معنوی است نه نعت نحوی. با این تعبیر واژه (الرّب) به صورت زیر قابل توجیه و تقدیر خواهد بود:

(الرّب ← الله الرّب) (رب العالمین ← الله رب العالمین)

(رب الناس ← الله رب الناس)

از این رو در این قبیل مصطلحات، نه تنها واژه مفهوم لغوی خود را حفظ می‌کند بلکه در بستر اسلام، مفهوم جدیدتر و عمیق‌تری به خود می‌گیرد، مفهومی که برخاسته از مکتب جدید و سیراب شده از منابع اصلی اسلامی، به ویژه قرآن می‌باشد. و لذا وقتی مثلاً (رب العالمین) را مصطلح اسلامی می‌دانیم به این معنا نیست که رب در وضع نخستینش، مفهوم پروردگار را نداشته، نیز به این مفهوم نیست که در عصر اسلامی رب معنای پروردگار را از دست داده باشد بلکه منظور آن است که (رب العالمین) نه تنها در معنی لغوی و وضع اولیه خود یعنی پروردگار باقی‌مانده، بلکه مفهوم جدید علمیت یا وصفیت را در خصوص (الله) واحد به خود پذیرفته است مفهومی که این لفظ در جاهلیت فاقد آن بود: [الرّب به معنی پروردگار = همان الله ← هر دو علم] و یا [الله + (الرّب) به معنی پرورنده ← الله الرّب: الرّب وصف در معنا برای الله محذوف] در خصوص عبارت اسمی (رب هذا البیت) نیز که در قرآن ذکر شده، وضع به همین منوال است. از این رو اگر فقط به معنای لغوی کلمه بسنده شود، مفهوم مورد نظر حاصل نمی‌شود.

«رب المشرق و المغرب»، «فبأی آلاء ربکما تکذبان» (سوره الرحمن، آیه ۱۳)

نمونه‌های مذکور از آیات قرآن می‌رساند که لفظ «رب» در آنجا نه به معنی صرف پرورنده که به مفهوم اسلامی خداوندی که پروردگار مشرق و مغرب است و الهی که پروردگار شما است، به کار گرفته شده است و لذا می‌توان لفظ (رب) را نه در اصطلاح نحوی، که در فرهنگ

اسلامی، علم برای الله واحد دانست و این نوع تعبیر، تنها زاییده وضع جدید بود و برخاسته از فرهنگ جدید؛ و لذا واژه (رب) به عنوان علم برای الله مصطلح اسلامی آن محسوب می‌شود نه مفهوم لغویش.

خلاصه بحث

بنا بر آنچه که گذشت می‌توان گفت که به کار بردن کلمه در مفاهیم نزدیک به هم ممکن است به تدریج حوزه معنایی کلمه را تا آنجا گسترش دهد که ارتباط بین معانی مختلف آن ضعیف و رفته رفته محو شود. وقتی این ارتباط گسیخته شود کلمه در ظاهر معانی نامتجانس و بی‌ارتباط با وضع نخستین خود را می‌یابد از نقطه نظر روانشناختی، تجزیه و تحلیل کلمه نمی‌تواند در محدوده یک مصداق تغییرناپذیر و تک معنایی قرار گیرد. پژوهش‌ها مؤید این تصورند که هر کلمه، حوزه معنایی خود را داراست و در نتیجه، هم فرایند نامگذاری و هم فرایند ادراک هر کلمه، در واقع باید به صورت فرایند پیچیده‌ای منظور شود که طی آن نزدیک‌ترین معنا از کل معانی موجود در حوزه معنایی آن کلمه، انتخاب می‌شود. تشخیص مصداق یک کلمه در واقع عبارت است از انتخاب معنایی معین از میان چندین شق ممکن. در تعیین مصداق هر کلمه ای، عوامل متعددی، چه زبان شناختی، چه روان شناختی، دخالت دارند. از میان این عوامل می‌توان به بافت خاصی که کلمه در آن به کار گرفته می‌شود و نیز کاربرد کلمه در موقعیتی ملموس اشاره کرد. و لذا چندگانگی در معانی کلمات، می‌تواند زاییده پدیده «چند معنایی» باشد.

گاه کلمات با فعالیت‌های عملی درهم تنیده شده‌اند و همانطور که گفته‌اند ریشه‌های نخستین کلمه را باید در تاریخ کار و کنش متقابل اجتماعی جستجو کرد. اما به‌طور کلی تصویر ذهنی که کلمه با آن در ارتباط است در واقع حوزه مبهمی است که هر بار کلمه در بافت زبان به کار برده می‌شود گوشه‌ای از آن برجسته و نمایان می‌شود.

بنابراین به تبع وسعت و پیشرفت فکری و فرهنگی اجتماعی عرب در پی پذیرش اسلام، دامنه مفاهیم لغات موجود نیز گسترش یافت. جهت پاسخگویی به این نیاز، تنها راه، ایجاد واژگان جدید نبود، بلکه بهترین راه بارور کردن و تلفیق واژگان و عبارات با یکدیگر به قصد بیان مفاهیمی نو بود.

و لذا ماده اولیه مصلحات اسلامی، همان ریشه‌های لغوی موجود در عصر جاهلی است که قالب‌های اسلامی، در پی نیاز جامعه، آن را وسعت داد.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- باطنی، محمد رضا، ۱۳۶۹ ه. ش، **زبان و تفکر (مجموعه مقالات زبان شناسی)**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر،
- ۳- البستانی، فواد افرام، ۱۴۱۹ ق - ۱۹۹۸ م، **مجانى الحديثه عن المجانى لاب شيخو**، الطبعة الرابعة، قم، منشورات ذوى القربى.
- ۴- حسینی، سید علی، ۱۳۸۳ ه. ش، **ترجمه منطق تعلیمی**، چاپ اول، قم، نشر بختیاری.
- ۵- الرافی، محمد محمود، ۱۳۲۹، **شرح الهاشمیات**، للشاعر الشهير الكميت بن زيد الاسدى و ما يليه شرح مختارات اشعار العرب، الطبعة الثانية، طبع بمطبعة شركة التمدن الصناعيه بمصر.
- ۶- ر. لوریا. السكندر، ۱۳۷۶ ه. ش، **زبان و شناخت**، ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده، چاپ دوم، تهران، نشر فرهنگان.
- ۷- سیاح، احمد، **فرهنگ بزرگ جامع نوین**، تهران، منشورات: اسلام، بی تا.
- ۸- الجرجانی، میر سید شریف علی بن محمد، ۱۳۷۷ ه. ش، **التعريفات**، تهران، نشر فرزانه.
- ۹- شهبای خراسانی، میرزا محمود، **تقریرات اصول**، تقریرات درس شهید صدر، قم، بی تا.
- ۱۰- شهبای خراسانی، میرزا محمود، ۱۳۶۰ ه. ش، **تقریرات اصول، رهبر خرد**، چاپ پنجم، نشر کتاب‌فروشی خیام.
- ۱۱- صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، ۱۳۶۹ ه. ش، **منتهی الارب فی لغه العرب**، الطبعة الثانية.
- ۱۲- الفاروق الطباع، عمر، **دیوان کعب بن زهیر**، بیروت، لبنان، شركة دارالارقم بن ابی الارقم للطباع والنشر والتوزيع، بی تا.
- ۱۳- مسعود، جبران، **الرائد**، ۱۳۷۳ ه. ش، ترجمه رضا انزابی‌نژاد، نشر آستان قدس رضوی.